

جنبش سبز و نقش روحانیت

منظور از « روحانیت » نهاد علمای شیعه است که از عصر غیبت کبرای امام دوازدهم شیعه (قرن پنجم هجری) با ادعای نیابت عامه از جانب امام غائب شکل گرفت و در سدهٔ دهم و یازدهم هجری به دست شاهان صفوی تقویت و تثبیت شد. نقش اصلی علما تولیت امور مذهبی بود. مانند اجتهاد و فتوا، قضاوت، تبلیغات دینی، امامت جماعت و تصدی امور دیگر مذهبی. این نهاد از آغاز و بویژه پس از عصر صفوی همواره نقش دوگانه دینی - سیاسی داشته است.

با وقوع انقلاب ایران و تأسیس جمهوری اسلامی مبتنی بر ولایت فقیه، نهاد علما و روحانیت وارد مرحلهٔ کاملاً تازه ای شده است و آن « سلطان » شدن مقام روحانی و دینی است که برای اولین بار رخ داده است. پس از انقلاب روحانیت در یک طبقه بندی کلان به سه گروه تقسیم شده است: گروهی با اعتقاد به ولایت فقیه به تأسیس حکومت مذهبی دست زد و اکنون یا مستقیماً در حکومت است و یا حامی و مدافع آن است (خمینی، خامنه ای، نوری همدانی و امامان جمعه و . . .). گروه دیگر در عین بی اعتقادی به تأسیس حکومت شرعی در عصر غیبت، نسبت به نظام و عملکرد حاکمان بی تفاوت و ساکت است و اگر هم حمایتی می کند از بابت مصلحت اندیشی است. چنان که در گذشته نیز چنین بوده است (وحید خراسانی، سیستانی و . . .). گروه سوم مخالف و منتقد نظام حاکم اند که از دویخس سنتی و منشعبین از نظام تشکیل شده است. اشکالات و انتقادات این طیف عمدتاً به نوع رفتار و عملکرد

حاکمان است که به طور اساسی از موضع دینی انجام می شود نه لزوماً دموکراتیک و حقوق بشری (از شریعتمداری تا منتظری و صانعی و موسوی اردبیلی و صافی گلپایگانی و هاشمی رفسنجانی که در حال پیوستن به این گروه است).

اما نوع ارتباط این سه گروه را می توان در ارتباط با جنبش کنونی با توجه به مواضع گذشته و کنونی شان مشخص کرد. گروه اول مخالف اند و گروه دوم بی تفاوت و ساکت و گروه سوم غالباً حامی.

اما نکته مهم آن است که این گروه حامی چه نقشی در آینده برای خود و همفکرانش قایل است. اگر همچنان به نوعی به ولایت فقیه و حتی « حق ویژه » برای خود در حکومت و سیاست قایل باشد، روشن است که مایوس کننده است. با این همه حتی اگر این گروه کاملاً به دموکراسی متعهد بماند، دو گروه دیگر در آینده مشکل آفرین خواهند بود. زیرا که گروه اول، که طعم شیرین حکومت و قدرت و ثروت را نیز چشیده است، با تمام توان خود و با اتکا به بسیج توده مذهبی در برابر تأسیس نظام عرفی خواهد ایستاد. گروه دوم نیز به دلیل بی اعتقادی عمیق به دموکراسی و در مقام دفاع از سنت و شریعت، به سادگی تن به نظام عرفی نخواهد داد. به هر حال مشکل اساسی در آینده مجموعه نهاد علما است نه فقط گروه خاص.

شاید در این میان رفرم دموکراتیک همین نظام مناسب ترین و شدنی ترین و کم هزینه ترین باشد تا در سیر تدریجی خود توده های مردم و روحانیت دموکرات تر به ضرورت و فایده مندی نظام عرفی پی ببرند و بدان قانع شوند. نیز ستگرایان دست از مخالفت بردارند و منزلت و منافع خودشان و حرمت دین را

در نظام عرفی بجویند. اگر رفرم هم ممکن نشد، حداقل به نظر می رسد پس از
فروپاشی جمهوری اسلامی، یک نظام دینی بدون ولایت فقیه و میانه رو و
متعهد حداقلی به معیارهای دموکراسی مستقر گردد مناسب خواهد بود. تقریباً
شبیه نظامی که آیت الله خمینی در پاریس وعده داده بود. پیش نویس قانون
اساسی، که آیت الله خمینی و روحانیون پیرو ایشان در آن زمان خواهان به
رفراندوم گذاشتن آن بودند، می تواند متن مناسبی برای این مرحله باشد.
توجه داشته باشیم که مسأله نادیده گرفتن آرمان دموکراسی نیست بلکه موضوع
ممکن بودن نظام عرفی تمام عیار در شرایط کنونی ایران و با حضور نهاد
قدرتمند علما است که پس از نظام کنونی نیز خواهند بود و نقش خود را ایفا
خواهند کرد و به هیچ وجه نمی توان آن را نادیده گرفت.